



فلسفه اخلاق کانت

حسین گل چین

مقدمه

کانت در دو کتاب معروف، فلسفه اخلاق خود را بیان داشته است. کتاب اول به سال ۱۷۸۵، تحت عنوان «اساس مابعدالطبیعه اخلاق» و کتاب دوم به سال ۱۷۸۸، تحت عنوان «نقد عقل عملی». نسبت این دو کتاب به هم نظیر نسبت کتاب «تمهیدات» است به کتاب «نقد عقل محض» در فلسفه نظری او. با این تفاوت که تمهیدات را سه سال بعد از نقد عقل محض منتشر کرده است. در صورتی که در مورد فلسفه اخلاق ابتدا کتاب کوچک‌تر یعنی اساس مابعدالطبیعه اخلاق و بعد کتاب اصلی خود، یعنی نقد عقل عملی را نگاشته شده است. هر دو کتاب متعلق به دوره نقادی کانت است، یعنی دوره‌ای که اندیشه کانت صورت مشخص خود را پیدا کرده است. البته برخی انتقاد کرده‌اند که فلسفه اخلاق او تجانسی با دوره نقادی او ندارد. هاینه شاعر آلمانی پا را فراتر گذاشته و با کنایه گفته است که کانت چندان به فلسفه اخلاق پای‌بند نبوده و مطالب مربوط به وجود خداوند و بقای نفس را احتمالاً برای خشنودی مستخدم خود «لامب» بیان داشته است. البته بیش‌تر مخالفت با فلسفه اخلاقی کانت توسط کسانی است که فلسفه او را پیش‌درآمدی بر پوزیتیویسم و علم جدید می‌دانند.^۱

اندیشه اخلاقی کانت پیش از دوره نقادی

او در خانواده بسیار مذهبی و از معتقدان به فرقه پنتیسم رشد کرد. معلمین او در مدرسه و اساتید او در دانشگاه نیز معتقد و مؤمن به همین فرقه بوده‌اند و شواهد نشان می‌دهد که کانت این تعلیمات را خریدار بوده است. در

اوایل کانت بر آن بود که طبیعت انسان فاسد است و اخلاق باید در جهت خلاف طبیعت باشد، اما بعدها به تبع اندیشه‌های فیلسوفان انگلیسی مانند شافتسبری (۱۷۱۳-۱۶۷۱) معتقد شد که حیات اخلاقی می‌تواند متکی به هماهنگی میان گرایش‌های مشخص و تمایل به خیر عمومی باشد و در نتیجه، فضیلت لزوماً رنج‌آور نیست یا از «هاچسون» (۱۷۴۷-۱۶۹۴) که اخلاق می‌تواند کلیت داشته باشد و عمومی و جهانی گردد و امری استثنایی و مبتنی بر قهرمان‌سازی نیست.

از هیوم این مطلب را می‌آموزد که باید سهم عقل را در تحقق عمل، از سهم عواطف متمایز ساخت. عقل عملی در فلسفه کانت همان عقل به معنای کلی کلمه است که مجهز به اراده شده یا به اراده جهت بخشیدن است. مفهوم اراده است که فلسفه اخلاق کانت را به قلمرو وسیع‌تری از محدوده عقل نظری می‌برد. در نقد عقل محض، کانت امکان شناخت را در مابعدالطبیعه غیرممکن می‌داند و در نقد عقل عملی کوشش برای بسط و گسترش شناخت انسان دیده نمی‌شود، بلکه کوششی است در پایه‌گذاری اصلی که متکی به مابعدالطبیعه نباشد. اختلاف میان دو عقل به اختلاف میان نظر و عمل بازمی‌گردد و باید اصولاً فاعل شناسا را از فاعل اخلاقی تفکیک کرد.

فاعل شناسا در طلب دست‌یابی به علوم حقیقی است و در مابعدالطبیعه چنین عملی را ناممکن تشخیص می‌دهد. فاعل اخلاقی بدون این‌که کاری با شناخت داشته باشد، خود را مکلف و قانون اخلاقی را در خود می‌یابد و کوشش او معطوف به تحقق دادن به عمل اخلاقی است. از نظر کانت اخلاق نه متکی بر علم است و نه متکی بر مابعدالطبیعه، بلکه خود بنیان‌گذار اصول خود است. ما کلاً با دو قلمرو سروکار داریم:

۱. عقل محض محدود و مقید به تجربه حسی و داده‌های آن.
۲. عقل عملی که چنین محدودیت و قیددی ندارد و به کمک اراده و امکان اختیار و آزادی آن با اتکا به اصول خاص، خود منشأ ایمان و اعتقاد قرار می‌گیرد.^۴

نگاه اجمالی به کتاب بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق

آن چنان که کانت در مقدمه کتاب بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق می‌نویسد «تنها هدف این بنیادگذاری، جست‌وجو استوارکردن برترین اصل اخلاق است.» و همین هدف زمینه کتاب «نقد عقل عملی» است. این بنیادگذاری در سه گام و مرحله صورت می‌گیرد:

۱. گذر از شناسایی عادی اخلاقی به شناسایی فلسفی.
۲. گذر از متافیزیک اخلاق به نقد خرد ناب نظری.
۳. گذر از متافیزیک اخلاق به نقد خرد ناب عملی.

در ابتدای فصل نخست، کانت با این عبارت آغاز می‌کند:

«در جهان و شاید حتی بیرون از آن، هیچ چیز را نمی‌توان به طور مطلق نیک شمرد، مگر اراده نیک را بدون شک هوش، زیرکی، نیروی حکم و هر توانایی دیگر ذهن را که نام ببریم و یا جرأت، قدرت تصمیم، پایداری به عنوان اوصاف مزاج، از بسی نظرها خواستنی و خوبند. اما اگر اراده‌ای که آن‌ها را به کار می‌برد خوب نبوده، دارای خصلت (کاراکتر) نیکو نباشد، همه این بخشش‌های طبیعت، می‌توانند بسیار بد و زیان‌بار باشند و همچنین است درباره هرگونه اسباب سعادت.

اراده نیک به طور مطلق و بالذات نیک است و این نیک بودن وابسته به نتیجه‌هایی که از آن پدید خواهند آمد نیست، بدین معنا نیکی اراده نیک به اعتبار امور دیگر نیست و اگر به سبب شرایط بد، اراده نیک به نتیجه‌های نیکو هم نرسد، باز هم در نیک بودن آن خللی پدید نمی‌آید و نیکی اراده تابع هیچ‌گونه سود و زیان نیست.

کانت سپس به روشن‌گری مفهوم اراده برمی‌آید که بالذات و جدا از هرگونه هدف دیگری شایسته احترام است. او بیان می‌کند این مفهوم (اراده) از پیش در فهم سالم طبیعی وجود دارد و نیازی به آموزش و تعلیم ندارد و فقط باید آن را روشن کرد. مفهومی که برای سنجیدن ارزش کارهای ما همواره مقام اول را دارد و برترین شرط است. کانت از مفهوم نامشروط بودن اراده نیک، به مفهوم تکلیف اخلاقی می‌رسد که فقط تکلیف اخلاقی است که از هرگونه شرطی آزاد است. همه فرمان‌های دیگر قابل تحویل به قضیه شرطی‌اند، یعنی هر امر و فرمانی برای دست یافتن به نتیجه‌ای و دور ماندن از چیزی و نتیجه‌ای دیگر است و نیروی یک فرمان، بسته به پاداش و جزایی است که انجام دادن یا ندادن آن در پی خواهد داشت و لذا اگر از هدف‌ها و نتیجه‌های آن چشم‌پوشیم، دیگر فرمانی در کار نخواهد بود. فقط تکلیف اخلاقی است که هدفی بیرون از خود ندارد، بلکه خود غایت است.

کرداری نیک و از روی تکلیف اخلاقی است که هم مطابق با قانون اخلاقی باشد و هم برای احترام به این قانون صورت گیرد.

مطابقت یک کردار با قانون اخلاقی شرط لازم، اخلاقی بودن آن است نه کافی. اگر عملی در بنیاد خود به انگیزه احترام به قانون اخلاقی نباشد، از ارزش اخلاقی برخوردار نیست. به طور کلی انگیزه عمل یا تمایلات است و یا احترام به قانون اخلاقی؛ اگر صورت عملی اخلاقی است اما با انگیزه تمایلات، یعنی هر آنچه که غیر از احترام به قانون اخلاقی است ارزش اخلاقی ندارد. کانت در کتاب بنیاد مابعدالطبیعه بیان می‌کند:

«کاری که از روی وظیفه انجام می‌گیرد باید هم از تأثیر تمایلات و هم از تأثیر هرگونه موضوع اراده

در این جا سرورکار ما با چگونگی تجربی و نمونه و مثال نیست، بلکه با خود ایده‌هاست و بدین ترتیب می‌توانیم ببینیم که چگونه ممکن است این قانون اخلاقی راهنما و تعیین‌کننده‌ی کردار انسان گردد. کانت می‌گوید: «در طبیعت هر چیزی طبق قانون روی می‌دهد، فقط موجود خردمند است که این توانایی را دارد که طبق ایده خود از قانون - یعنی طبق اصل‌ها - عمل کند و فقط چنین است که او دارای اراده است و چون خرد باید کردارها را از قانون‌ها استنتاج کند لذا اراده همانا خرد عملی است.»^۳

تفاوت عقل نظری، عقل عملی

کانت در نقد عقل محض معرفت عادی و معرفت علمی به اعیان را مسلم می‌داند و فیلسوف با احراز تجارب عادی انسانی و معرفت علمی می‌تواند به کمک یک جریان عملی تحلیلی، بین عناصر صوری و مادی یا پیشینی و پسینی در معرفت نظری تمیز دهد و وظیفه فیلسوف نقد این است که این عناصر پیشین را جدا کند و به طریقی منظم عرضه کند.

اما غیر از علم به اعیانی که در شهود حسی عرضه می‌شود، معرفت اخلاقی هم هست. مثلاً می‌توان گفت که باید راست بگویم، اما این نوع معرفت علم به آنچه هست نیست، یعنی علم به این‌که مردم در واقع چگونه رفتار می‌کنند نیست، بلکه علم به این است که چه باید کرد؟ یعنی مردم چگونه باید رفتار کنند و این معرفت پیشینی است به این معنی که متوقف بر رفتار واقعی مردم نیست. حتی اگر همه مردم دروغ بگویند، باز درست است که نباید چنین کنند و نمی‌توان این جمله که «مردم باید راست بگویند» به وسیله بررسی این‌که در واقع چنین می‌کنند یا نه، تحقیق و ثابت کرد. این خبر مستقل از رفتار مردم صحیح است و به این معنی به نحو پیشینی صادق است، زیرا ضرورت و کلیت علائم پیشینی بودن آن هستند.

وظیفه اولیه فیلسوف اخلاقی، جدا کردن عناصر پیشینی در معرفت اخلاقی و نشان دادن منشأ آن‌هاست. این پرسش فیلسوف اخلاقی از نگاه کانت است که قضایای پیشینی ترکیبی اخلاقیات چگونه ممکن است. کانت در عقل نظری نشان داد که مقولات و اصول پیشینی در قوه فاهمه وجود دارد که مبنای احکام پیشینی ترکیبی در معرفت نظری هستند. در این جا نیز کانت به دنبال منشأ اصول پیشینی اخلاقی است که منشأ احکام اخلاقی است.

عقل عملی

از نظر کانت عقل از جنبه کاربرد یا نقش عملی آن است و

وظیفه اولیه فیلسوف اخلاقی

جدا کردن عناصر پیشینی در معرفت اخلاقی و نشان دادن منشأ آن‌هاست

پاک آزاد باشد، به گونه‌ای که هیچ عالمی برای تعیین اراده باقی نماند، مگر از نظر ایزکتیو، قانون و از نظر سوپزکتیو احترام محض به قانون عملی و اطاعت از آن، حتی اگر مخالف همه تمایلات من باشد.»

قانون اخلاقی که معیار سنجش ارزش اخلاقی همه کردارهای ماست، قانونی است که بنیاد آن در خرد عملی یا وجدان بیدار انسانی است و به چندین صورت بیان می‌شود که یکی از آن‌ها این است: «چنان رفتار کن که بتوانی بخواهی اصل رفتار تو، قانونی عمومی شود.» خاستگاه این قانون خرد عملی یا وجدان اخلاقی است و ساخته هیچ‌کس یا فیلسوف دیگری نیست.

کانت می‌گوید: «به آسانی می‌توان نشان داد که خرد انسانی چگونه با در دست داشتن این قطب‌نما، به خوبی می‌تواند در هر نمود، نیک را از شر و درست را از خطا بازشناسد، به شرط آن‌که چون سقراط بی‌آن‌که کوششی برای آموختن چیزهای نو به کار بریم، کاری کنیم که خرد به اصل خود وفادار بماند.» اما این اصل که راهنمای کردار اخلاقی هر وجدان بیداری است و نیازی به آموزش آن از طریق علم و فلسفه ندارد، با این حال چه بسا تحت تأثیر تمایلات گوناگون موانع درخشندگی آن و در نتیجه به بی‌راهه رفتن آن می‌شود. روشن‌گری خرد برای هدایت انسان به سوی معرفت و شناسایی و رساندن او به مقام تشخیص درست از نادرست و نیک از شر کاری است بس مهم، زیرا «معصومیت چیزی باشکوه است، ولی دریغ‌که دوامی ندارد و چه بسا که به آسانی از میان می‌رود.»

از این جاست که اهمیت و لزوم فلسفه اخلاقی روشن می‌شود، زیرا با سنجش جنبه‌های گوناگون آدمی و شناختن مقام حقیقی اوست که می‌توانیم راه زندگانی خود را روشن کنیم.

برای کشف برترین اصل اخلاقی باید از مرحله حکم (قضاوت) اخلاقی معمولی به حکم (قضاوت) فلسفی رسید. ولی پس از آن، باید از فلسفه معمولی که با تکیه بر نمونه‌ها به پیش می‌رود نیز گذشت و به متافیزیک اخلاق رسید.

اشاره می‌کند: «در نهایت فقط یک عقل واحد است که اطلاعات آن از یک‌دیگر متمایزند».

هر چند عقل در نهایت یکی است، به دو طریق با متعلقات خود سروکار دارد؛ یکی آن‌که متعلق خود را تعیین بخشد و دیگری این‌که متعلق خود را واقعیت دهد. اولی معرفت عقل نظری و دومی معرفت عقل عملی است.

عقل در نقش نظری خود، عینی را که در شهود حسی عرضه شده است تعیین و تقویم می‌دهد، یعنی بر امری که از منشأ دیگری غیر از خودش حاصل شده، عمل می‌کند ولی در نقش عملی خود، عقل خود منشأ متعلقات خویش است و اختیارات و ترجیحات اخلاقی و وظیفه‌اوست. در این‌جا مقولات را بر مفروضات شهود حسی اطلاق نمی‌کند، بلکه سروکار آن با ایجاد ترجیحات یا تصمیمات اخلاقی است. این نقش در واقع «اراده» نامیده می‌شود که به تعبیر کانت، قوه‌ای است که یا اعیان مقابل و مطابق با مفاهیم را ایجاد می‌کند و یا تصمیم به ایجاد آن‌ها دارد. پس عقل نظری متوجه معرفت است در حالی که عقل عملی متوجه اختیار و ترجیح است برحسب قانون اخلاقی و اجرای آن در عمل.

کانت گاهی اراده را متمایز از عقل عملی می‌داند که در آن تأسیس می‌گذارد و گاهی هم آن را با اراده یکی می‌داند، اما عقل عملی متعلقات خود را ایجاد می‌کند یعنی به آن‌ها واقعیت می‌دهد و اراده است که اختیار عمل را بر حسب مفاهیم و اصول اخلاقی ایجاد می‌کند.

قانون اخلاقی باید مبتنی بر عقل باشد. این نسخه مستلزم آن است که منشأ نهایی اصول قانون اخلاقی در عقل فی‌نفسه و بدون رجوع به شرایط و اوضاع خاص انسانی را باید جست و کانت در این‌جا با فلاسفه‌ای که می‌خواهند مبنای نهایی قانون اخلاقی را در طبیعت انسانی یا هر عاملی در حیات انسان و جامعه بیابند، مخالفت می‌کند. کانت در همین کتاب نقد عقل عملی می‌گوید: «موتنی اخلاق را بر تربیت، اپیکور بر احساس جسمانی انسان، مندویل بر قوانین اساسی سیاسی و هاجسون بر احساسات و عواطف اخلاقی مبتنی می‌کنند که نهایتاً از ارائه اصل کلی اخلاق عاجزند.» حتی نظریه کانت با نظریات جدید اخلاق که نظریه‌های «تأثیری» می‌نامند، تعارض دارد. او اصالت تجربه را نیز رد می‌کند. کانت حتی مخالف ابتناء علم اخلاق بر علم کلام (الهیات) طبیعی بود، از نظر او اعتقاد به خدا مبتنی بر آگاهی اخلاقی است نه این‌که قانون اخلاقی مبتنی بر اعتقاد به خدا باشد. کانت از لحاظ علم اخلاق در عداد اصالت عقلیان قرار دارد.

نظام فلسفه اخلاق کانت را باید در

دو قسمت مورد مطالعه قرار داد. قسمت اول شامل مسائل مربوط به اساس و امکان عقلانی اخلاق است و قسمت دوم شامل مسائلی که درباره امکان تحقق آن و اصول موضوعه آن طرح می‌شود

اراده نیک

این عبارت مشهور کانت که «محال است در عالم یا در خارج از عالم چیزی را بدون قید و شرط، جز اراده نیک، خیر نامید.» مفهوم خیر بدون قید و شرط را می‌توان با مثال توضیح داد. مانند ثروت چنان‌که همه می‌دانند ممکن است مورد سوء استعمال واقع شود، لذا خیر بدون قید و شرط نیست. همین مسئله در مورد استعدادهای ذهنی مثل سرعت انتقال صادق است که مجرمین از آن سوء استفاده کنند. شجاعت نیز می‌تواند در جهت شرّ استفاده شود، اما اراده نیک ممکن نیست در هیچ وصفی بد یا شر باشد و مطلق و بدون قید و شرط خیر است. این مطلب ممکن است به خودی خود یک تئولوژی و تکرار مکرر باشد که اراده نیک، نیک است. بنا به تعریف و تحلیلاً مقصود کانت، اراده‌ای است که ذاتاً نیک است نه در نسبت با چیز دیگر. مثلاً یک جراحی دردناک خیر است، اما از لحاظ اثری که بر آن مترتب است.

اما از نظر کانت مفهوم خیر، مفهوم اراده‌ای است که همیشه ذاتاً، یعنی به واسطه ارزش ذاتی خود، خیر است نه از لحاظ غایتی که به وجود می‌آورد. مثلاً در مورد سعادت ممکن است عمل خیری را اراده کرد که اوضاع و شرایط مادی و جسمانی مانع از انجام آن بشود. ولی اراده من با این حال خیر است. اما چه چیزی موجب نیکی اراده است؟ کانت در این‌جا مفهوم تکلیف را به عنوان صفت اساسی آگاهی اخلاقی می‌داند. اراده‌ای که برای انجام تکلیف عمل می‌کند، خیر است. کانت اراده‌ای مانند «اراده الهی» را که همیشه و ضرورتاً خیر است، «اراده مقدس» می‌داند. تکلیف همیشه مستلزم تعهد و تسخیر نفس و غلبه بر موانع است که درباره خداوند متفی است.

تکلیف و تمایل

کانت بین دو گونه عمل تفکیک قائل است؛ اعمالی که مطابق با تکلیفند و اعمالی که برای ادای تکلیف و به احترام تکلیف صادر می‌شوند.

مثلاً کاسبی که همیشه مواظب است که از مشتریان بیش از قیمت عادلانه پول نگیرد، رفتار او البته مطابق تکلیف است ولی لزوماً برای ادای تکلیف نیست زیرا ممکن است به انگیزه ملاحظه‌کاری و احتیاط این عمل صورت گیرد، چون صداقت بهترین روش برای ترقی است. لذا دایرهٔ اعمالی که مطابق تکلیفند، گسترده‌تر از اعمال برای ادای تکلیفند.

از نظر کانت فقط اعمالی که برای ادای تکلیفند ارزش اخلاقی دارند.

بنا بر نظر برخی، از فحوای کلام کانت چنین برمی‌آید که هر چه کم‌تر به انجام دادن تکلیف خود میل داشته باشیم، اگر واقعاً آن را انجام دهیم، عمل ما دارای ارزش اخلاقی بیش‌تری خواهد بود.

تکلیف و قانون

ارادهٔ نیک به صورت عمل کردن برای ادای تکلیف ظاهر می‌شود. اما عمل برای ادای تکلیف چه معنی محصلی دارد. کانت می‌گوید که معنی آن احترام به قانون، یعنی قانون اخلاقی است. تکلیف، لزوم عمل کردن ناشی از احترام به قانون است.

خاصیت ذاتی قانونی (جنبهٔ صوری آن) از آن حیث که قانون است، کلیت آن است که استثنایی ندارد. همچنان که قوانین طبیعی کلی‌اند، قانون اخلاقی هم این چنین است، هرچند تمام اشیاء مادی، من جمله انسان، به عنوان یک شیء صرفاً مادی از قوانین طبیعی تبعیت می‌کنند، فقط موجودات عاقلند که می‌توانند بر طبق مفهوم قانون عمل کنند.

پس برای این‌که اعمال انسان ارزش اخلاقی داشته باشد، باید برای خاطر احترام به قانون باشد.^۴

در فلسفهٔ کانت فاصلهٔ میان طبیعت و ارزش اخلاقی به حدی است که عقل عملی بالا‌اجبار در جهت مخالف طبیعت به کار می‌پردازد و از طرف دیگر الزاماً متکی به علم و دانش نمی‌شود، بلکه صفت متمیزهٔ آن، خودبنیادی آن است. اخلاق مورد نظر کانت نه مبتنی بر مابعدالطبیعه است (اعم از فلسفی و دینی) و نه مبتنی بر علم و نه مأخوذ از مشاهدات روان‌شناسی.

طرحی که کانت در کتاب نقد عقل عملی انتخاب کرده است از لحاظی شبیه همان طرحی است که در کتاب نقد عقل محض دیده می‌شود و بحث به دو قسمت تقسیم شده است؛ بحث تحلیلی و بحث دیالکتیکی. ولی در بحث تحلیلی کتاب «نقد عقل عملی» برخلاف فلسفهٔ نظری به جای این‌که بررسی از حس آغاز شود و بعد به اصول فاهمه و مفاهیم آن پرداخت شود، اول بحث اصول و مفاهیم شده است و سپس مسئلهٔ امکان تحقق حسنی آن‌ها مطرح گردیده است.

نظام فلسفهٔ اخلاق کانت را باید در دو قسمت مورد مطالعه قرار داد. قسمت اول، شامل مسائل مربوط به اساس و امکان عقلانی اخلاق است و قسمت دوم شامل مسائلی که دربارهٔ امکان تحقق آن و اصول موضوعهٔ آن طرح می‌شود. بحث اول از لحاظ حقانیت منطقی و فلسفی اخلاق است و بحث دوم بحثی است در امکان تعیین خارجی اخلاق و عینیت بخشیدن آن.

کسنت برای بررسی این دو قسمت به دو روش متفاوت متوسل شده است؛ برای پیدا کردن اساس و بنیاد اخلاق به روش تحلیلی و برای نشان دادن امکان عینیت مفاهیم کلی عقل - کلیت و ضرورت - به روش تألیفی توسل می‌جوید. او برای یافتن اساس و بنیاد اخلاق به روش تحلیلی به اخلاق رایج و متداول توجه می‌کند. باید دید مردم آنچه را اخلاق می‌دانند بر چه اصلی متکی است؟ از نظر او این اصول اخلاق را با توصیف وضع روانی افراد و تمایلات طبیعی، آن چنان‌که فلاسفهٔ تجربی انگلیسی قائل بودند، نمی‌توان دریافت. باید دید چه صفت مشترکی در آن‌ها می‌توان یافت و تحت چه ضابطه‌ای یک حکم اخلاقی از احکام دیگر متمایز می‌شود. آیا می‌توان به مفهومی دست یافت که به تنهایی مفاهیم دیگر اخلاقی را در برگیرد و اعتبار و ارزش اعمال ما را تعیین کند؟ از نظر کانت جواب این سؤال مثبت است و آن مفهوم «ارادهٔ خیر» است.

این ارادهٔ خیر نزد افراد یک تمایل درونی و باگرایش طبیعی نیست، بلکه منشأ عقلانی دارد. عقل است که چنین صفاتی را در ما به وجود می‌آورد، یعنی اول ما خود را مکلف می‌یابیم و ارادهٔ خیر در واقع همان عزم و اهتمام نسبت به ادای تکلیف است. حال ماهیت تکلیف تنها با توجه به معارضهٔ آن با تمایل روشن می‌شود.

انجام تکلیف فقط موقعی اعتبار و ارزش اخلاقی می‌یابد که غایبی به جز خود تکلیف نداشته باشد و به علت ترس از کیفر یا توقع پاداش و بالأخره سود و زیان نباشد. تکلیف با اطاعت ملازم است. اطاعت از قانونی مطلق و تکلیف پیوسته با تمایل در حال تعارض است. ماهیت تکلیف زمانی تحقق می‌یابد که خود را از اطاعت تام از عقل از قید «تمایل» آزاد سازد. اطاعت از عقل یعنی اطاعت از قانونی که عقل آن را به نحو غیرمشروط حکم می‌کند. تکلیف باید مطیع قانون باشد. این سؤال که چگونه میان این قانون و حس رابطه برقرار می‌شود؟ کانت رمز این رابطه را در فلسفهٔ اخلاق در مفهوم «احترام» یا حرمت می‌داند. همهٔ احساس‌های ما تابع امور جزئی و معین است، اما احساس احترام چنین نیست. احترام آمیخته‌ای از مهر و کین نیست، بلکه احساس بسیطی است که منشأ تجربی ندارد و از یک مفهوم محض ناشی

شده و به صورت مانفدم یا *Apraory* است و از آن نوعی حالت تعالی و تفوق به ما دست می‌دهد و این حالت انحصاراً در نزد انسان پیدا می‌شود. ما نسبت به جوان هیچ‌گاه احساس احترام و حرمت نداریم یا در مورد اشیاء مادی نیز ممکن است احساس ترس (طوفان - آتش‌فشان) داشته باشیم یا حیرت کنیم، ولی هیچ‌گاه احساس احترام نداریم.

احترام نه مدح و نه ذم، نه ترس، نه حیرت، نه اعجاب و نه توقع است. شخص مورد احترام نه در ما ایجاد ترس می‌کند و نه ایجاد علاقه. نه انتظار مجازات داریم نه انتظار پاداش.

احساس احترام ما به او ناشی از تبعیت کردار و گفتار او از یک قانون اخلاقی است.

حال خصوصیت این قانون چیست که چنین احساس احترامی بر ما می‌گذارد؟ اولین خصوصیت آن کلیت آن است که برای اراده شخصی است. کانت با این بیان به اولین ضابطه اخلاقی خود می‌رسد که «چنان رفتار کن که بتوانی بخواهی دستور ناشی از عمل تو به صورت قانون کلی درآید».

در عرف عامه احکام اخلاقی زمانی ارزش اخلاقی دارند که واجد کلیت باشند. وقتی می‌گوییم به عهد خود وفا کن یا رد امانت واجب است، این احکام فقط موقعی اعتبار دارد که کلیت داشته باشد در غیر آن، جنبه مصلحت‌جویی و انتفاعی خواهد داشت، یعنی نسبی و مشروط خواهد بود و صفت اخلاقی از آن سلب خواهد. کلیت ذاتی حکم اخلاقی است.

رابطه قانون اخلاقی با اراده چیست؟

قانون اخلاقی مطاع و اراده مطیع است. احکامی که از ناحیه این قانون صادر می‌شود چند نوع است؟ کانت دو نوع حکم را تشخیص می‌دهد؛ حکم مشروط و حکم غیرمشروط (تجیزی). در حکم مشروط غایت معین و چه بسا جزئی و مشخص است. مثلاً اگر می‌خواهی خانه بسازی، فلان مصالح را به کار ببر. در این احکام همیشه جنبه موفقیت عملی مطرح است، یعنی غایت مشخص خارجی در آن‌ها دیده می‌شود. این احکام خودکفا نیست و برای توجیه آن‌ها باید به ورای آن‌ها دست یافت. در این احکام سخن تنها از وسایل است و آنچه شخص را راغب به پیروی از آن‌ها می‌کند هدفی است که به نحوی جنبه انتفاعی دارد. سخن از سود و زیان است و هیچ الزام اخلاقی که قائم به ذات خود باشد، در آن‌ها دیده نمی‌شود. در مقابل احکام غیرمشروط، حکم برای آن‌که اخلاقی باشد باید ما را ملزم به انجام عملی کند که غایت آن در خود آن باشد، نه نتیجه‌ای که احتمالاً از آن ناشی می‌شود.

مثلاً «دروغ نباید بگویی»، «نباید مرتکب قتل شوی»، «دروغ نگفتن و مرتکب قتل نشدن عین الزام اخلاقی است نه به خاطر آن که مثلاً دروغ گفتن موجب بی‌اعتباری شخص در جامعه می‌شود یا قتل موجب مجازات می‌شود. در این احکام نتایج و غایات خارجی مورد نظر نیست و حکم غیرقابل تجزیه و انقسام‌ناپذیر است. آنچه دستور داده می‌شود، نفس عمل است نه نتایج که از آن حاصل می‌شود.

به لحاظ فلسفی در مقایسه دو حکم مشروط و غیرمشروط، احکام مشروط از لحاظ احکام تحلیلی است، یعنی به معنایی محمول قضیه در نفس موضوع آن مندرج است و از تحلیل موضوع می‌توان محمول را به دست آورد. موضوع شرط محمول است و در رابطه بین آن دوتا متصل به تجربه خارجی می‌شویم. احکام مشروط از نفس ضرورت عقلانی ناشی نمی‌شود، بلکه معمولاً به وسیله عوامل خارجی و دانش عملی خود توجیه می‌کنیم. ضرورت این احکام واقعی نیست و با تغییر شرایط دست‌خوش تغییر واقع می‌شوند، حکم مشروط نوعی وسیله انطباق طبیعی در نزد انسان است و فاقد اعتبار اخلاقی است، اما احکام غیرمشروط از نوع احکام تألیفی‌اند یعنی در این احکام عملی از ما خواسته می‌شود؛ به خودی خود نه در موضوع نهفته است و نه از مقدمات به دست می‌آید. این عمل اخلاقی به عینه در طبیعت دیده نمی‌شود، فقط انسان من حیث هو و به عنوان موجود ناطق و صاحب عقل مکلف به انجام آن می‌گردد.

حکم غیرمشروط صفاتی دارد که در حکم مشروط دیده نمی‌شود و اهم آن صفات کلیت و ضرورت است. این صفت حکم غیرمشروط را مانفدم یا پیشین می‌کند. این نوع حکم به وسیله تجارب جزئی ما قابل توجیه نیست و اصلاً به معنای عمیق کلمه منشأ حسی و تجربی ندارد، بلکه این دلیل یا وجود تألیفی بودن، به علت کلیت و ضرورتی که در آن است مانفدم و پیشینی نیز می‌باشد. تنها غایت و هدف در حکم تألیفی غیرمشروط تألیفی مانفدم نفس معقول بودن و در نتیجه عین انسان بودن است، یعنی انسان هم از آن جهت که عاقل است ملزم به اخلاق است و هم تنها هدف و غایت مورد نظر او در این عمل اخلاقی نفس انسان و موجود عاقل است و لذا کانت نتیجه می‌گیرد که انسان را نمی‌توان وسیله قلمداد کرد، بلکه او خود به عنوان کل انسانیت باید تلقی شود و از این‌جا دستور دوم فلسفه اخلاق کانت به دست می‌آید:

«چنان رفتار کن که انسان از آن جهت که انسان

است، چه شخص تو و چه شخص دیگری

همیشه غایت تلقی شود، نه وسیله.»

قبول این دستور قدری مشکل است. در عمل اخلاقی

به هر حال یا باید «من» خود را غایت بپندارم و دیگران را وسیله و یا برعکس اگر دیگران را غایت دانستم، خود را باید وسیله قرار بدهم. مسئله را به دو صورت می‌توان بررسی کرد و برای آن پاسخ جست؛ یکی به لحاظ عقل و دیگری به لحاظ اراده. منظور کانت از عقل در واقع عقل صرف و مستقل از خصوصیات روانی جزئی و خودی است. عقلی که کل انسانیت محسوب می‌شود و در نزد همه برابر است و لذا حکمی که از آن صادر می‌شود به صورت قانون کلی و ضروری درمی‌آید و به همین دلیل دیگر من و تویی در کار نیست.

اما در مورد اراده مسئله پیچیده‌تر است، زیرا اراده «من» را از دیگران متمایز می‌کند. حال چه باید کرد که اراده «من» هماهنگ با اراده دیگران باشد، برعکس اراده ایشان هماهنگ با من؟ چگونه اراده هر فردی می‌تواند مصداقی برای اراده عمومی باشد؟ تنها یک راه باقی می‌ماند و آن مطابق ساختن اراده با عقل است. اراده‌ای که به اطاعت عقل درآمده باشد دیگر جنبه فردی و شخصی ندارد، بلکه مصداقی است برای اراده عموم. از این‌جا دستور سوم فلسفه اخلاق کانت به دست می‌آید:

«چنان رفتار کن که گویی اراده تو، باید دستور ناشی از عمل تو را به قانون کلی مبدل سازد.»

به عبارت ساده‌تر دستور سوم اخلاق کانت این است که فقط اراده‌ای که با عقل مطابقت دارد می‌تواند قانون‌گذار عمومی به حساب آید و قانون اخلاقی در واقع عین اراده معقول همگان است. با تأمل در سه دستور اخلاقی متوجه می‌شویم که هر سه غیرمشروطند و از نوع احکام تألیفی و به نحوی به اصول واحدی متکی است. در هر سه دستور جزئی به کلی و غیرضروری به ضروری تبدیل شده است. به همین دلیل این احکام تألیفی مانع‌اند هستند و از این سه الگو می‌توان الگوی ثابتی برای تمام احکام ظاهراً متفاوت اخلاقی به دست آورد و آن‌ها را با ضوابط کلیت و ضرورت مورد سنجش قرار داد. در غیر این صورت، ما فقط با پند و اندرزهایی سروکار خواهیم داشت که در عین مفید بودن، فاقد ارزش واقعی اخلاقی است.

فلسفه اخلاق کانت بر امکان تألیف میان عقل محض و اراده تأکید دارد. فقط موقعی می‌توان از اراده در نزد خود سخن به میان آورد که این اراده توجه به عقل داشته باشد. اراده خرافی نه‌فقط نشانی از نفی عقل، بلکه عین نفی اراده به معنی اصیل کلمه است. اراده تنها موقعی اراده است که استقلال یابد. آنچه خود را اخلاقی می‌کند، امکان استقلال اراده در اوست که کانت آن را اصل عالی اخلاق می‌نامد. این استقلال اگر فرارفتن از خود و دست‌یابی به کلیت و تبعیت از عقل را لازم می‌سازد. در عین حال، عین آزادی و آگاهی از ارزش است که در نهاد خود نهفته است.

کانت پس از روشن ساختن اصول اخلاق از نظر فلسفی کوشش می‌کند تا نشان دهد که اخلاق فقط یک نظام انتزاعی و صوری نیست، بلکه امری تحقق‌پذیر است و انسان در آن مقام هست که بدان واقعیت بخشد.

مسئله بعد مسئله اختیار و امکان آزادی در نزد انسان است. چگونه می‌توان انسان را مختار دانست؟ بعضی از فلاسفه اعتقاد به اختیار را نزد انسان با توسل به درون‌نگری و تجربه مستقیم درونی توجیه کرده‌اند و بنا به فلسفه کانت تجربه درونی ما را با فنومن‌های نفسانی آشنا می‌کند، نه چیزی بیش‌تر. کانت با وفاداری به روش نقادی و استعمالی خود بالاخره «مختار بودن» و «توانستن» انسان را به کمک «مکلف بودن» او به دست می‌آورد. عبارت معروف او در این باره چنین است: «تو می‌دانی چون مکلف هستی»، عقل به ما حکم می‌کند که از قانون اخلاقی اطاعت کنیم.^۵

منابع:

۱. بنیاد مابعدالطبیعه، ایمانوئل کانت، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، انتشارات خوارزمی.
۲. فلسفه نقادی کانت، دکتر کریم مجتهدی، نشر هما.
۳. فلسفه کانت، بیداری از خواب دگمانیسم، دکتر میرعبدالحسین نقیب‌زاده، انتشارات آگاه.
۴. تاریخ فلسفه (ج ۶)، فردریک کاپلسون، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، انتشارات علمی و فرهنگی.
۵. کانت، کارل یاسپرس، ترجمه دکتر میرعبدالحسین نقیب‌زاده، انتشارات طهوری.

پی‌نوشت

۱. فلسفه نقادی کانت، دکتر کریم مجتهدی، ص ۱۰۱-۱۰۰.
۲. همان، ص ۱۰۳.
۳. تلخیص از بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، پیشگفتار، مقاله اول، ص ۱۲.
۴. تاریخ فلسفه - کاپلسون، تلخیص از ص ۳۱۷ الی ۳۴۸.
۵. فلسفه نقادی کانت، دکتر کریم مجتهدی، صص ۱۲۲-۹۹.

